

## مبنای دوم:

هیأت امر برای وجوب وضع نشده است اما ظهور در وجوب دارد و این ظهور ناشی از انصراف است. این قول ظاهراً متعلق به صاحب فصول است. ایشان می نویسند:

«فالحق عندی أن صیغة الأمر حقيقة فی طلب الفعل فقط مطلقا لكن حیث یطلق الطلب یتبادر منه الإلزام

و عدم الرضا بالترك تبادرا إطلاقیا.»<sup>۱</sup>

مرحوم آخوند به سه وجه برای انصراف اشاره می کنند و هر سه را رد می کنند. از دیدگاه ایشان «غلبه استعمال» موجب انصراف می شود ولی در ما نحن فیه حاصل نیست و «غلبه وجود» و «اکملیت فرد» اصلاً موجب انصراف نمی شود. ایشان می نویسند:

«أنه إذا سلم أن الصیغة لا تكون حقيقة فی الوجوب هل لا تكون ظاهرة فیه أيضا أو تكون قیل بظهورها فیه إما

لغلبة الاستعمال فیه أو لغلبة وجوده أو أکملیته و الكل كما ترى ضرورة أن الاستعمال فی الندب و کذا وجوده

لیس بأقل لو لم یکن بأكثر و أما الأکملیة ف غیر موجبة للظهور إذ الظهور لا یکاد یكون إلا لشدة أنس اللفظ

بالمعنى بحيث یصیر وجهها له و مجرد الأکملیة لا یوجهه كما لا یخفی»<sup>۲</sup>

توضیح :

۱. گفته شده است که صیغه افعال (هیأت امر) ظاهر در وجوب است.
۲. این ظهور یا ناشی از بیشتر بودن استعمال در وجوب است و یا بیشتر بودن وجوب ها و یا کامل تر بودن وجوب از استحباب (دو فرد از طلب انشایی)
۳. استعمال هیأت امر در استحباب و هم چنین وجود مستحباب از استعمال در واجب و واجبات اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.
۴. اکملیت هم موجب ظهور نمی شود چراکه ظهور معلول پیوند و انس لفظ و معنی است و نه کامل بودن یک فرد.

ما می گوئیم :

(۱) اگر ملاک انصراف، انس بین لفظ و معنی باشد، روشن می شود که غلبه وجود هم نمی تواند باعث انصراف

۱. الفصول الغروية فی الأصول الفقهية ؛ ص ۶۴

۲. کفایة الأصول ( طبع آل البيت ) ؛ ص ۷۲



شود.

۲) در کلمات مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی در هدایة المسترشدين می توان اشاراتی یافت که اکمل بودن یک مصداق را عامل انصراف بر می شمارد.<sup>۱</sup>

۳) «اکمليت» قول مرحوم اصفهانی در هدایة المسترشدين است، ایشان می نویسد:

«فظهر بما ذكرنا أنّ من اعتبر الاستعلاء في مفهوم الأمر لا يلزمه القول بدلالته على الوجوب، و كذا تبادر علوّ الأمر و استعلائه من لفظ «الأمر» إن سلم لا دلالة فيه على اعتبار الإلزام، و كذا ظهوره عرفاً في الطلب الحتمي لا يفيد ذلك، فإنّه كظهور مطلق الطلب فيه من باب انصراف المطلق الى الفرد الكامل كما سنشير اليه إن شاء الله تعالى.»<sup>۲</sup>

ضمن اینکه مرحوم رشتی قول به اینکه اکمليت موجب انصراف می شود را به شهيد ثانی و شيخ بهایی نسبت داده است.<sup>۳</sup>

۴) اکمل بودن وجوب از استحباب مطابق با نظر مرحوم آخوند - و آنچه ما پذیرفتیم - صحیح است چراکه گفتیم در اعتباریات تشکیک موجود است و بعث و جویی از بعث استحبابی اشد است. اما طبق مبنای امام و دیگران که تشکیک را در امور اعتباری نمی پذیرفتند، بعث و جویی و بعث ندبی یک چیز می باشند و صرفاً اراده های معطوف به آنها با یکدیگر متفاوت است.

حضرت امام به این مبنا اشاره کرده و می نویسند:

«و أما دعوى الانصراف إلى البعث الناشئ من الإرادة الحتمية، فلا مجال لها، لأن ملاك الانصراف الحاصل من

انس الذهن بكثرة الاستعمال مفقود، و غيره ليس منشأ له.»<sup>۴</sup>

جمع بندی مبنای دوم:

این مبنا نیز قابل قبول نیست.

۱. هدایة المسترشدين، ج ۱ ص ۲۳۱

۲. هدایة المسترشدين ( طبع جدید )؛ ج ۱؛ ص ۵۹۴

۳. بدایع الافکار، ص ۲۰۵

۴. مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ ج ۱؛ ص ۲۵۱



## مبنای سوم:

هیأت امر برای وجوب وضع نشده است ولی ظهور در وجوب دارد و این ظهور ناشی از کشف عقلایی است. طبق این مبنا، امر حتماً با انگیزه و اراده ای هیأت امر را استعمال کرده است. پس وجود هیأت امر کاشف است از اینکه امر، انگیزه اش «ایجاب» بوده است به عبارت دیگر «امر» نه با معنای موضوع له بلکه به عنوان یک معلول کاشف از علت خود است. و علت عبارت است از اراده حتمیه امر. پس هیأت امر، کاشف از اراده حتمیه است به کشف عقلایی. (یعنی هیأت امر کاشف است به دلالت عقلایی و نه دلالت وضعی).

حضرت امام این قول را رد کرده و می نویسد:

«و من ذلك يعلم ما في دعوى الكشف العقلاني، فإن الأمر وإن كان كاشفاً عن إرادة الأمر في الجملة، لكن كشفه عن الإرادة الحتمية من غير ملاك غير معقول، و ليس ملاك معقول في المقام إلا كثرة الاستعمال، بحيث صار غيره من النادر الذي لا يعتنى به العقلاء، و هو مفقود.»<sup>۱</sup>

توضیح :

۱. در اینکه هیأت امر کاشف است از اینکه امر اراده ای داشته است، تردیدی نیست ولی
  ۲. اینکه آن اراده، اراده حتمیه بوده است، معلوم نیست.
  ۳. پس اگر بخواهیم بگوییم استعمال هیأت امر (معلول) حتماً ناشی از اراده حتمیه (علت اول) است و نه از اراده غیر حتمیه (علت دوم)، محتاج ملاک و دلیلی هستیم. این ملاک عبارت است از کثرت استعمال (یعنی وقتی اکثر معلول ها (هیأت های امر) از علت اول (اراده حتمیه) سر می زند عرفاً علت دوم را نادر تلقی کرده و هرگاه معلول را دیدند، علت آن را علت اول به حساب می آورند)؛
  ۴. در حالیکه این کثرت استعمال (ملاک) در میان نیست.
- المبسوط فی اصول الفقه در رد این مبنا نوشته است:

«كون الصيغه كاشفاً عن الارادة الحتمية فهو صحيح، لكن له منشا و المنشاء اما ان كون الصيغه موضوعة للوجوب او الانصراف او كونها من مقدمات الحكمة، و عندئذ لا يكون حكم العقل دليلاً مستقلاً»<sup>۲</sup>

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول؛ ج ۱؛ ص ۲۵۲

۲. المبسوط فی اصول الفقه، ص ۳۳۴



ما می‌گوییم :

کاشفیت صیغه از اراده حتمیه در این مبنا، کاشفیت عقلایی است و نه کاشفیت وضعی و لذا احاله آن به وضع و انصراف و مقدمات حکمت باطل است. اللهم الا أن یقال: وقتی لفظ برای معنی وجوب وضع شد و معنی بعث مقید به اراده حتمیه بود، استعمال آن لفظ در معنی علاوه بر دلالت وضعی بر وجوب، دلالت عقلی بر وجوب هم دارد به این معنی که این وضع معلوم می‌کند که استعمال و تلفظ به این لفظ ناشی از اراده حتمیه بوده است.

